

# تناسخ از دیدگاه شیخ اشراق

■ سیدحمیدرضا حسینی

دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه قم

شهودات خودش و همینطور رازآلود بودن کلام حکیمان یونان و ایران باستان در تردید سهروردی بیتأثیر نبوده باشد.

## کلیدواژگان

حکمة الاشراق؛

شیخ اشراق؛  
تناسخ.

## مقدمه

مرگ و جاودانگی بشر از مهمترین و اساسیترین دغدغه‌های بشری محسوب می‌شود که همواره مطمح نظر انسان بوده و توجه فیلسوفان و اندیشمندان را در طول تاریخ به خود معطوف داشته است. در این میان مباحث مربوط به چگونگی بقاء و جاودانگی و سرنشست انسان پس از مرگ که ارتباط وثیقی با مباحث نفس‌شناسی دارد، همواره از تازگی و طراوت برخوردار بوده، نظریه‌ها و دیدگاه‌های متنوع و متفاوتی در ارتباط با آن ابراز شده است.

شاید بتوان دیدگاه‌های موجود در تاریخ ادیان را در ارتباط با جاودانگی و بقاء انسان پس از مرگ به چهار دسته عمده تقسیم کرد:

۱. بقاء انسان پس از مرگ به صورت روح مجرد از بدن در این دیدگاه، انسان با وجود از دست دادن بدن و صورت جسمانی خود همراه با اراده و آگاهی به زندگی ادامه می‌دهد. این دیدگاه مستلزم مجرد دانستن نفس بوده و در اصطلاح فیلسوفان به ثنویت افلاطونی - دکارتی موسوم است.

## چکیده

بحث مرگ و جاودانگی از اساسیترین دغدغه‌های بشری محسوب می‌شود و مباحث مربوط به چگونگی جاودانگی پس از مرگ همواره از تازگی برخوردار بوده، نظریه‌ها و دیدگاه‌های متفاوتی درباره آن ابراز شده است. در این میان نظریه تناسخ را باید از کهنترین معتقدات انسانی برشمرد. سهروردی نیز همچون دیگر فلاسفه گذشته، بطور مبسوط در آثار مختلف خود به این امر پرداخته است. شیخ اشراق عمدتاً در غیر از کتاب حکمة الاشراق از محال بودن و امتناع تناسخ و سخافت این دیدگاه سخن به میان آورده و بر محور تفکر مشائی سیر کرده است. اما انکار تناسخ نزد سهروردی بطور عمده در کتاب حکمة الاشراق، کمرنگ می‌شود و نشان می‌دهد که سر آن ندارد نظریه تناسخ را به کناری وانهد. این تحقیق در مقام بررسی این دیدگاه سهروردی و کشف نظر نهایی وی است.

حاصل این تحقیق آن است که علی القاعده سهروردی طبق مبانی خود در نهایت می‌بایست منکر تناسخ باشد، اما عبارات نهایی وی در حکمة الاشراق که بنوعی فصل الخطاب و دیدگاه نهایی وی محسوب می‌شود، حکایت از تردید وی در این باب دارد. از اینرو، نمی‌توان این نظر را که سهروردی نهایتاً قایل به بطلان تناسخ گردیده و نیز این دیدگاه که وی معتقد به تناسخ شده است را پذیرفت. شاید عدم تمایزگذاری بین مسئله حشر و تناسخ در کلمات اهل شهود،

۲. بقاء انسان پس از مرگ در قالب بدن مثالی است. در این دیدگاه پس از مرگ، انسان پس از جدایی از بدن جسمانی در قالب بدن روحانی، اثیری، فلکی، یا لطیف به زندگی خود ادامه می‌دهد.

**\* نظریه تناسخ از دیدگاه‌هایی است که شاید نتوان آغازی برای ظهور آن بیان کرد، اما قدر مسلم اینست که این دیدگاه از دیر باز در خاور دور رواج داشته و در دیگر نقاط عالم نیز چه در گذشته و چه در دوران معاصر، مطرح و مورد نظر صاحب‌نظران مسائل مربوط به مرگ و جاودانگی بوده است.**

۳. بقاء انسان پس از مرگ به صورت حشر در رستاخیز که از آن به معاد جسمانی هم تعبیر می‌شود. بنا بر این دیدگاه، انسان پس از مرگ، در روز قیامت مجدداً با همان بدن جسمانی خود زنده می‌شود. در ادیان ابراهیمی عموماً تصویر از رستاخیز به این صورت است که انسان به همان بدنی که در زندگی دنیوی داشته باز خواهد گشت. البته نگرش‌ها درباره این دیدگاه از تنوع زیادی برخوردار است که این نوشتار در پی توصیف این دیدگاه‌ها نمی‌باشد.

۴. بقاء انسان پس از مرگ به صورت تناسخ است. در این دیدگاه - که توصیف تفصیلی آن در ادامه خواهد آمد - انسان پس از مرگ با تولد دوباره خود در بدن‌های جسمانی دیگر به حیات خود ادامه می‌دهد. هم اکنون در دو دیدگاه هندویی و بودایی این نظریه رواج دارد. در بعضی از قرائت‌های مختلف این دیدگاه، تولد دوباره انسان در شکل حیوانات، گیاهان و حتی جمادات، امکان‌پذیر دانسته شده است. نظریه تناسخ از دیدگاه‌هایی است که شاید نتوان آغازی برای ظهور آن بیان کرد، اما قدر مسلم اینست که این دیدگاه از دیر باز در خاور دور رواج داشته و در دیگر نقاط عالم نیز چه در گذشته و چه در دوران معاصر، مطرح و مورد نظر صاحب‌نظران مسائل مربوط به مرگ و

جاودانگی بوده است.<sup>۱</sup>

جان ناس معتقد است که اعتقاد به نظریه تناسخ سالها قبل از میلاد مسیح مطرح بوده و برخی آن را به هفت قرن قبل از میلاد برگردانده‌اند.<sup>۲</sup> اگر ریشه‌های اندیشه تناسخ را به آنیسم<sup>۳</sup> یا جان‌دارانگاری طبیعت برگردانیم، می‌توان نظریه تناسخ را از کهنترین معتقدات انسانی برشمرد. گرچه خاستگاه این اندیشه را هند و چین و به طور کلی خاور دور دانسته‌اند. اما آن را در مصر، یونان و ایران باستان نیز می‌توان یافت. در میان حکما و فیلسوفان نیز این نگره را به فیلسوفان بزرگ یونان از قبیل سقراط، فیثاغورس و افلاطون و فلوپتین نسبت داده‌اند. در میان حکیمان اسلامی نیز این نظریه عمدتاً مورد بحث واقع شده است که این نوشتار متکفل بازخوانی دیدگاه شیخ اشراق در این زمینه می‌باشد. از این رو، رویکرد آن عمدتاً توصیفی است.

### معناشناسی تناسخ

برای واژه تناسخ دو معنا ذکر شده است: لغتنامه دهخدا تناسخ را بمعنای محو کردن، زایل کردن، نسخه برداری و یادداشت کردن حرف به حرف معنا کرده است و همچنین نسخ به معنای جایگزین کردن هم آمده است که بمعنای اصطلاحی آن بسیار نزدیک است و در قرآن مجید نیز همین معنا از نسخ به کار رفته است.<sup>۴</sup> پس به طور کلی نسخ در لغت هم بمعنای باطل کردن و از بین بردن و هم بمعنای نقل کردن و جایگزین نمودن آمده است.

تناسخ، معانی اصطلاحی متنوعی دارد که البته این تنوع در رویکرد و نگرش‌های متفاوت به نظریه تناسخ ریشه دارد. به طور کلی می‌توان اصطلاح تناسخ را عبارت از: انتقال نفس پس از مرگ جسمانی به بدن موجود دیگر دانست. اما اگر بخواهیم به نحو تفصیلی اصطلاحات به کاررفته درباره تناسخ را بررسی کنیم شاید مناسبتر آن

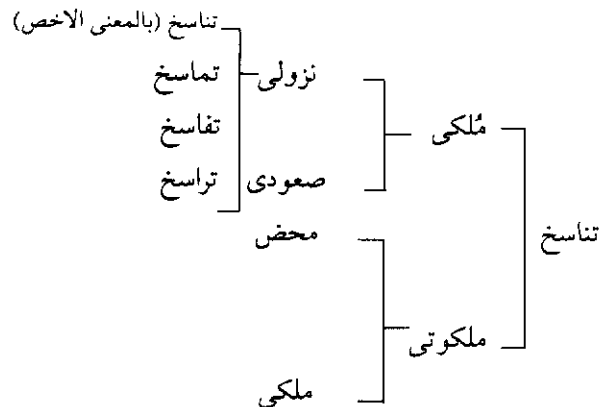
۱. نک: چایدستو، دیوید، شور جاودانگی، ترجمه غلامحسین توکلی، ص ۶۲-۶۳.

۲. ناس، بی. جان، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، ص ۱۵۴.

3. Animism.

۴. سوره بقره، آیه ۱۰۶: ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها ألم تعلم أن الله علی کل شیء قدیر.

باشد که ابتدا اقسام تناسخ را بیان کنیم تا از این طریق گستره استعمالات این واژه بیشتر آشکار گردد:



اینک به شرح مختصر این اصطلاحات می‌پردازیم: تناسخ ملکی یا مادی آنست که نفس پس از اینکه در اثر مرگ از بدن عنصری منقطع گردید، به کالبد دیگری انتقال یابد. حال اگر کالبد دیگر، کالبد انسانی باشد به آن «تناسخ» گویند (که این تناسخ بالمعنی الاخص است) و اگر کالبد دوم، کالبد حیوان باشد به آن «تماسخ» گفته می‌شود و اگر جسم نباتی و درخت باشد به آن «تفاسخ» گویند و بالاخره اگر از جمادات باشد آن را «تراسخ» نامند.<sup>۵</sup> ملاصدرا تمام این اقسام را زیرمجموعه تناسخ ملکی نزولی آورده است. در تناسخ نزولی که قول عمده منسوب به تناسخیان است، انتقال نفس سیر نزولی دارد و نفس از بدن موجود اشرف به کالبد موجود پست منتقل می‌شود تا بواسطه معذب بودن موجبات کمال او فراهم آید.

در ارتباط با تناسخ صعودی ذکر این نکته لازم است که آنچه به قائلین به تناسخ نسبت داده شده است صرفاً تناسخ نزولی می‌باشد و بنابر آنچه در حکمة الاشراق از تناسخیون نقل شده است انسان را «باب الابواب» می‌دانند. کلام شیخ اشراق چنین است:

قال بوذاسف و من قبله من المشرقیین أن باب الابواب لحیة جمیع الصیاصی العنصریة، الصیصیة الانسانیة.<sup>۶</sup>

قطب الدین شیرازی در شرح این فقره از کلام شیخ اشراق می‌گوید: بوذاسف که از حکیمان تناسخی هند

است و نیز حکیمان قبل از او در بابل و فارس و هند و چین معتقدند که جسم و کالبد انسان، باب الابواب تمامی ابدان عنصری دیگر موجودات است زیرا باب الابواب دری است که قبل از همه ابواب از آن باید عبور کرد و جسم انسان اولین منزلگاهی است که نور اسفهدی (=نفس ناطقه) به آن افاضه می‌شود و از این پایگاه است که به دیگر ابدان حیوانی مناسب، منتقل می‌گردد. به دیگر سخن، از این منظر، حیات کل ابدان حیوانات از ناحیه حیات بدن انسانی و از طریق انتقال نفوس انسانی به آنها تأمین می‌شود. از این رو، از دیدگاه آنان حیوانی غیر از انسانهای نسخ شده وجود ندارد و مدبر ابدان همه حیوانات، نفوس ناطقه نسخ شده انسانهاست.<sup>۷</sup> اما تناسخ صعودی آنست که نفس، پس از مفارقت از بدن و کالبد پست به کالبد موجود اشرف منتقل گردد. صدرالمتألهین در اسفار این قول را این گونه طرح کرده است:

فالتناسخ بمعنی انتقال النفس من بدن عنصری أو طبیعی الی بدن آخر منفصل عن الاول محال، سواء كان فی النزول انسانياً كان و هو النسخ أو حیوانياً و هو المسخ أو نباتياً و هو الفسخ أو جمادياً و هو الرسخ أو فی الصعود و هو بالمعکس من الذی ذکرناه.<sup>۸</sup>

تناسخ بمعنای انتقال نفس از بدن عنصری به بدن دیگر است که امری محال است، چه این انتقال بنحو نزولی باشد و چه به نحو صعودی.

البته ملاصدرا از قائلین به تناسخ ملکی صعودی، سخنی به میان نمی‌آورد ولی به هر حال، دیدگاهی قابل تصور است.

مرحوم صدرالمتألهین نوع دیگری از تناسخ را طرح می‌کند که از آن به «تناسخ ملکوتی» تعبیر می‌کند. البته اشتراک تناسخ ملکی و تناسخ ملکوتی تنها در لفظ است. مراد ملاصدرا از تناسخ ملکوتی اینست که صفات و

۵. حسن زاده آملی، حسن، عیون مسائل النفس، ص ۶۷۷. و نیز نک:

صدرالدین شیرازی، الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۴.

۶. شیخ اشراق، مجموعه مصنفات، ج ۲، حکمة الاشراق، ص ۲۱۷.

۷. شیرازی، صدرالدین، الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۴.

۸. شیرازی، صدرالدین، الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۴.

قیصری تأکید می‌کند که وجود مظاهر مختلف برای حقیقت محمدی را نباید نوعی تناسخ پنداشت. بلکه مراد اینست که حقیقت محمدی (ص) آنچنان گستردگی دارد که در مواطن مختلف و بسیاری از صور، جلوات و مظاهر سریان دارد نه اینکه دارای ابدان عنصری متفاوت باشد. از اینرو، وقتی در عرفان گفته می‌شود حق بسبب اطلاقش در کل عالم سریان دارد، مراد این نیست که ابدان عنصری متعددی دارد بلکه مقصود اینست که هویت گسترده‌ای است که دارای مظاهر و تعیینات متعدد و متکثری می‌باشد.

**\* مرحوم صدرالمقتهین نوع دیگری از تناسخ را طرح می‌کند که از آن به «تناسخ ملکوتی» تعبیر می‌کند. البته اشتراک تناسخ ملکی و تناسخ ملکوتی تنها در لفظ است. مراد ملاصدرا از تناسخ ملکوتی اینست که صفات و ملکات درونی انسانها به صورتهای مثالی متناسب با آن صفات متمثل می‌شود.**

حقیقت محمدی نیز دارای روحی با هویت مشخصی است که متعلق به بدن خاص خود است اما همین روح مشخص دارای جلوه‌ها و ظهورات متکثری می‌باشد همچنانکه هر نفسی جلوه‌ای در عقل اول و جلوه‌ای در نفس کلی دارد، جلوه‌ای در عالم مثال و بالاخره جلوه‌ای هم در عالم عنصری و مادی دارد و لذا بحسب قوس نزول، صورتهای مختلفی پیدا می‌کند، اما این صور، بدنهای عنصری حقیقت نفس نیستند. از دیگر سو در قوس صعود هم این حقیقت می‌تواند چندین صورت

ملکات درونی انسانها به صورتهای مثالی متناسب با آن صفات متمثل می‌شود. در این حالت یا صورت مادی، بدن ثابت باقی خواهد ماند؛ یعنی چهره ظاهری او بصورت انسان است، اما بدن مثالی او بصورت متناسب با ملکات او خواهد بود که با رفع حجاب ظاهری، چهره درونی آنها هویدا می‌گردد و در واقع، نفس از این بدن دنیوی به بدن اخروی متناسب با آنچه از صفات و اخلاق در دنیا کسب کرده منتقل می‌شود، که از این پدیده به «تناسخ بحسب باطن» یا «تناسخ ملکوتی محض» تعبیر می‌کند.<sup>۹</sup> در تناسخ ملکوتی ملکی علاوه بر باطن و بدن مثالی شخص، بدن ظاهری او نیز متحول می‌شود و چهره ظاهری او نیز متناسب با چهره مثالی او می‌گردد. ملاصدرا آیه کریمه قرآنی «ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی النسب فقلنا لهم کونوا قرده خاسثین»<sup>۱۰</sup> را از مصادیق تناسخ ملکوتی ملکی می‌داند.<sup>۱۱</sup> ملاصدرا معتقد است که این مطلب در جمیع ادیان و شرایع حق آمده و نظریات حکیمانی نظیر افلاطون و سقراط و فیثاغورس نیز منطبق بر تناسخ ملکوتی است.<sup>۱۲</sup>

لازم به ذکر است که در کتب عرفان اسلامی، اصطلاح تناسخ باطل و تناسخ حق، فراوان دیده می‌شود و آن را می‌توان در آثار بزرگان عرفان، نظیر ابن عربی، قونوی، قیصری، خوارزمی و فرغانی مشاهده کرد. مراد از تناسخ باطل در عرفان، همان تناسخ مشهور یا تناسخ ملکی، اعم از نزولی و صعودی است که در آن انتقال روح پس از مرگ به بدنی دیگر جایز شمرده می‌شود. اما مراد از تناسخ حق در عرفان، سریان یک حقیقت واحد در مواطن و مراتب وجودی است. محیی الدین در فتوحات مکیه درباره حقیقت محمدیه (ص) چنین می‌گوید:

ولهذا الروح المحمدی مظاهر فی العالم واکمل  
مظاهره فی قطب الزمان، و فی الافراد، و فی ختم  
الولایه المحمدی، و ختم الولایه العامه الذی هو  
عیسی علیه السلام وهو المعتبر عنه بمسکنه.<sup>۱۳</sup>

مراد ابن عربی در این جمله اینست که حقیقت محمدی (ص) در مظاهر مختلف، سریان دارد. قیصری در توضیح این کلام محیی الدین می‌گوید: «ولاینبغی ان یحمل هذا الکلام علی التناسخ».<sup>۱۴</sup>

۹. شیرازی، صدرالدین، الشواهد الربوبیه، ص ۲۳۲.

۱۰. سورة البقره، آیه ۶۵.

۱۱. شیرازی، صدرالدین، همان، ص ۲۳۳.

۱۲. همان، ص ۲۸۹. نیز نک: الاسفار الاربعة ج ۹، ص ۴-۶.

۱۳. ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۰۵.

۱۴. قیصری، داوود، شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۲۵۰.

صعودی از قبیل صورت مادی، صورت برزخی و... داشته باشد. حال فرض کنید اگر صورت برزخی نفسی بسان خوک باشد، این بمعنای آن نیست که وارد بدن عنصری خوک شده باشد، بلکه بمعنای آنست که ملکات او بصورت خوک درآمد است. این در واقع تفاوتی است که بین حشر و تناسخ وجود دارد. قیصری در بیان وجود صورتهای کثیر برای روح، چه در قوس نزول و چه در قوس صعود، و تفاوت آن با تناسخ چنین می‌گوید:

وللروح من اول تنزلاته الی الموطن الدنیای صور کثیره، بحسب المواطن التي يعبر عليها فی النزول، وصور برزخیه وصور جهنمیه، تطلبها الاعمال الحسنه و الانعمال القبیحه تظهر فیها عند الرجوع، و اشاراتهم کلها راجعه الیها، لا الی الابدان العنصریه، لعدم انحصار العوالم.<sup>۱۵</sup>

**\* قیصری تأکید می‌کند که وجود مظاهر مختلف برای حقیقت محمدی را نباید نوعی تناسخ پسنداشت. بلکه مراد اینست که حقیقت محمدی(ص) آنچنان گستردگی دارد که در مواطن مختلف و بسیاری از صور، جلوات و مظاهر سریان دارد نه اینکه دارای ابدان عنصری متفاوت باشد.**

یعنی روح در قوس نزول از صقع ربوبی تا عالم طبیعت بحسب مواطنی که از آنها عبور می‌کند صورتهای کثیری می‌یابد و در قوس صعود نیز برحسب ملکات روحانی که در ازای اعمالش در جان او ریشه دوانیده است، صور برزخی و بهشتی و جهنمی متناسب را پیدا می‌کند و مرادکل عرفا از تناسخ همین مطلب است و نباید آن را به ابدان عنصری تعبیر کرد چراکه عوالم، منحصر در عالم ماده نیست.

با توجه به مطالبی که از دیدگاه عرفان در باب تناسخ حق ذکر شد می‌توان گفت که تناسخ ملکوتی نیز به دو

قسم نزولی و صعودی تقسیم می‌شود که اولی در قوس نزول و دومی در قوس صعود واقع می‌شود.

پس از ذکر اجمالی معناشناسی لغوی و اصطلاحی تناسخ و بیان اقسام آن، اینک به موضوع اصلی مقاله یعنی دیدگاه شیخ الاشراق درباره تناسخ می‌پردازیم. از آنجایی که دیدگاه شیخ الاشراق درباره تناسخ در تمامی آثارش به یک روال نبوده، اختلاف و تبدیل نظری در بین آنها مشاهده می‌شود، قبل از بیان دیدگاه سهروردی در باب تناسخ، شایسته است که قدری درباره اصول مکتب فلسفی اشراقی سخن به میان آید تا روشنگر مسئله مورد نظر این نوشتار باشد.

### فلسفه اشراق در یک نگاه

مکتب اشراق در واقع تألیف و تلفیقی است از آنچه در اندیشه‌های فلسفی ایران و یونان باستان، فلسفه مشائی سینی و عرفان و تصوف اسلامی، موجود بوده است. از اینرو، این مکتب فلسفی هم ذوقی و شهودی است و هم بر پایه استدلال و برهان فلسفی استوار است. در واقع حکمت اشراقی تلاش می‌کند تا بین استدلال عقلی و برهانی و شهود قلبی و اشراقی، یا به دیگر سخن، بین عقل و دل ارتباط برقرار کند و آن را می‌توان برزخی میان فلسفه مشایی محض و عرفان نظری به حساب آورد. در این میان تلاش در راستای احیای حکمت خسروانی ایرانیان باستان و نیز حکمت یونان باستان و ایجاد پیوند بین آنها و حکمت و عرفان اسلامی، از دیگر جلوه‌های مکتب شیخ اشراق و از خصوصیات بارز آنست. دکتر سید حسین نصر در بیان این نکته چنین می‌نویسد:

در نظرگاه سهروردی و حکمت اشراقی او نور محمدی بر حقیقت ملکوتی پیام ادیان و حکمتهای پیشینیان از هرمس و فیثاغورث گرفته تا زردشت و حکمای فرس دمیده و بار دیگر این حقایق را در اذهان روشن ساخته است به نحوی که حقایق مشهود، حکمت باستان است در حالیکه نوری که این حقایق را امکان‌پذیر می‌سازد همانا نور منبعث از وحی قرآنی است.<sup>۱۶</sup>

۱۵. قیصری، داوود، همان، ص ۲۷۲.

۱۶. نصر، سیدحسین، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، مقدمه ج ۳.

العقل الفعال، فكان للحيوان الواحد نفسان -  
مستنسخة و فائضة - هذا محال إذا لا شعور للإنسان  
إلا بنفس واحدة هي هويته.<sup>۱۷</sup>

در این جمله، سهروردی دلیل باطل بودن تناسخ را این  
می‌داند که اگر نفس پس از مفارقت از بدن تحت تدبیرش  
به بدن عنصری دیگری درآمده و بتواند آنرا تحت تصرف  
خود قرار دهد در این صورت مزاج<sup>۱۸</sup> بدن دوم می‌بایست  
صلاحیت پذیرش نفس را داشته باشد زیرا در غیر این  
صورت، نفس با ترک بدن اول، او را تحت تصرف خود  
قرار نمی‌داد. از این رو، چون بدن دوم دارای مزاج لازم

شاید وجود همین روش تلفیقی و ترکیبی مذکور در  
مکتب اشراقی سبب برخی اختلاف نظرها در بین آراء  
سهروردی شده باشد. چرا که از یکسو، بنا بر حکمت  
بحثی، پایبند استدلال و فلسفه استدلالی است و از دیگر  
سو بنا بر حکمت ذوقی، پایبند شهود و اشراقات قلبی و  
نیز نگران حکمت اشراقی یونانی و خسروانی می‌باشد و  
لذا در بعضی موارد که زبان اشراقی رنگ رمزگویی به  
خود می‌گیرد، شاهد برخی اختلاف آراء و شاید تبدل آراء  
وی هستیم. در این میان، بحث تناسخ در نظرگاه اشراقی از  
مواردی است که دچار این مشکل شده و موجب

**\* در واقع حکمت اشراقی تلاش می‌کند تا بین استدلال عقلی و  
برهانی و شهود قلبی و اشراقی، یا به دیگر سخن، بین عقل و دل  
ارتباط برقرار کند و آن را می‌توان برزخی میان فلسفه مشایی  
محض و عرفان نظری به حساب آورد. در این میان تلاش در  
راستای احیای حکمت خسروانی ایرانیان باستان و نیز حکمت  
یونان باستان و ایجاد پیوند بین آنها و حکمت و عرفان اسلامی، از  
دیگر جلوه‌های مکتب شیخ اشراق و از خصوصیات بارز آنست.**

برای دریافت نفس ناطقه است، از جانب واهب نفوس (یا  
به قول شیخ اشراق، «روانبخش») نیز نفسی به او افاضه  
خواهد شد و این مستلزم آنست که یک بدن واحد دارای  
دو نفس گردد، یکی نفسی که بواسطه تناسخ به او منتقل  
شده و دیگری نفسی که بواسطه صلاحیت مزاجش به او  
اضافه شده است در حالیکه وجدان انسانی نمی‌تواند  
چنین امری را بپذیرد و این تکرر هویت، قابل پذیرش  
نیست.

سهروردی در پرتونه که از آثار فارسی اوست نیز

دیدگاههای متفاوت درباره اعتقاد یا عدم اعتقاد یا تحیر و  
سکوت شیخ اشراق در موضوع تناسخ گردیده است. برای  
تبیین مطلب، بحث را در دو بخش دیدگاه متقدم و دیدگاه  
متأخر سهروردی در کتاب حکمة الاشراق در باب تناسخ  
پی می‌گیریم.

#### دیدگاه متقدم سهروردی در باب تناسخ

شیخ اشراق عمدتاً در غیر از کتاب حکمة الاشراق از محال  
بودن و امتناع تناسخ، سخن به میان آورده و بر محور تفکر  
مشائی سیر کرده است. تقریباً اکثر دلایلی که سهروردی در  
ابطال و رد تناسخ آورده است مأخوذ از اندیشه‌های ابن  
سینا می‌باشد. اینک به بیان این ادله می‌پردازیم.

سهروردی در اللّمحات چنین می‌نویسد:

إنّ التناسخ محال: فإنّ النفس لو انتقل تصرفها إلى  
جرم عنصری كان لصلوح مزاجه لتصرف النفس والا  
مافارقت هيكلها، فيستحق المزاج لنفس يفيض عليه

ص ۳۳.  
۱۷. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۴، ص ۲۳۶.  
۱۸. در اندیشه مشایی، مزاج عبارت از حالت اعتدالی ترکیب و  
اختلاط کیفیات عناصر بدن است و اعتدال، موجب ایجاد قابلیت در  
ماده و کالبد عنصری برای پذیرش روح می‌گردد. در انسان نیز  
مزاجش که کاملترین مزاج است مستدعی و مستوجب افاضه نفس  
ناطقه به بدن می‌باشد.

همین مطلب را مطرح کرده و در انتها قول به تناسخ را از بدترین مذاهب دانسته و آن را حشو مطلق شمرده است: و بدان که تناسخ محال است به اتفاق علماء مشائین، که چون مزاج تمام شود از واهب صور استدعای نفسی کند، و نفس دیگر از آن حیوانی اگر بدو تعلق گیرد یک حیوان را دو نفس باشد، و هر کسی در خویشتن جز یک نفس نمی‌بیند، و خود را یک ذات بیش نمی‌داند... و این بدترین مذاهب و حشو مطلق بود.<sup>۱۹</sup>

همچنین در کتاب **الالواح العمادیه** که سهروردی آن را به دو زبان فارسی و عربی نگاشته است همین برهان را در رد تناسخ تکرار می‌کند:

التناسخ محال: فإن النفس لو انتقل تصرفها إلى بدن من جنس بدنها لكان لصلوح مزاج البدن الثاني لتصرف النفس، فيستحق من واهب الصور نفساً أخرى وتنتقل إليها نفس. فتحصل للحيوان الواحد نفسان - مستنسخة وفائضة - وهو محال.<sup>۲۰</sup>

بدان که تناسخ محال است زیرا که اگر تصرف نفس، منتقل شود به تنی از جنس تنش، از بهر صلاحیت آنست که درو تصرف کند، پس او را از واهب، نفسی حاصل شود، و این نفس منتقل هم در او تصرف کند، پس لازم آید که یک تن را دو نفس باشد: یکی فایض و دیگری مستنسخ، و این محالست.<sup>۲۱</sup>

سهروردی در کتاب **کلمة التصوف**<sup>۲۲</sup> و نیز کتاب **المشارع والمطارات**<sup>۲۳</sup> که ظاهراً از آخرین نوشتارهای اوست، بر صحت این برهان و رد تناسخ بر پایه آن پای می‌فشارد.

اما در کتاب **تلویحات** با وجود پایبند بودن به این دیدگاه، موضع سهروردی نسبت به مسئله تناسخ قدری ملایم‌تر می‌شود. در این کتاب، ابتدا اشکالاتی را از سوی قائلان به تناسخ در رد دلیل نقل کرده سپس به آنها پاسخ می‌دهد و در ادامه دلائل اثبات تناسخ را از جانب تناسخیان نقل می‌کند که حاوی دلائل عقلی به همراه آیاتی از قرآن می‌باشد و به خواننده اینگونه القا می‌کند که شاید رد آنها کار سهل و آسانی نباشد و این در حالی است که در بخشی که در مقام پاسخ‌گویی برمی‌آید یا بسیار

مختصر برگزار می‌کند و یا تقریباً تنها به انکار صرف این دلیل می‌پردازد و پاسخ تفصیلی را به آینده موکول می‌کند در حالی که بعد هم جز اختصار چیزی مشاهده نمی‌شود. شیخ اشراق در این کتاب در فصلی تحت عنوان «الحجة فی امتناع التناسخ» بعد از بیان دلیل ابطال تناسخ که از **الواح عمادیه** نقل شد، اشکالی از جانب تناسخیان نقل می‌کند مبنی بر اینکه نفس انسانی که بعد از حصول مزاج بدن از جانب واهب ارواح، افاضه شود امری مسلم نیست بلکه می‌توان گفت که نفوس انسانی در واقع نفوس نباتی هستند که بعد از انتقال یافتن در انواع نباتات و همین‌طور حیوانات، به مرتبه‌ای می‌رسند که شایستگی صعود به مرتبه انسانی را پیدا می‌کنند تبدیل به نفوس انسانی می‌شوند، لذا در صورت وقوع تناسخ، هیچ‌گاه نفسی از جانب واهب الارواح افاضه نمی‌شود تا مشکل اجتماع دو نفس در یک بدن پیش آید.<sup>۲۴</sup>

• در **تلویحات**، ابتدا اشکالاتی را از سوی قائلان به تناسخ در رد دلیل نقل کرده سپس به آنها پاسخ می‌دهد و در ادامه دلائل اثبات تناسخ را از جانب تناسخیان نقل می‌کند که حاوی دلائل عقلی به همراه آیاتی از قرآن می‌باشد و به خواننده اینگونه القا می‌کند که شاید رد آنها کار سهل و آسانی نباشد.

سهروردی در پاسخ به این اشکال می‌گوید که اگر نفس نباتی بتواند به رتبه نفس انسانی نایل آید، به طریق اولی نفس انسانی نیز خواهد توانست به مرتبه اکمل و اتم از

۱۹. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۷۴.

۲۰. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۴، ص ۸۱.

۲۱. همان، ج ۳، ص ۱۷۰. ۲۲. همان، ج ۴، ص ۱۲۰.

۲۳. همان، ج ۱، ص ۴۹۹.

۲۴. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۸۱.

• انکار تناسخ نزد سهروردی به طور عمده در کتاب حکمة الاشراق، کمزنگ می‌شود. سهروردی برغم انکار شدید نظریه تناسخ و پاسخگویی به برخی ایرادات وارد شسیده از بسوی تناسخیان در تلویحات، لمحات، مطارحات و دیگر آثاری که ذکر آن گذشت، در کتاب حکمة الاشراق ظاهراً رویکردی دیگر اتخاذ می‌کند و نشان می‌دهد که سر آن ندارد تا نظریه تناسخ را به کتاری وانهد بلکه نگاهی متأملانه نسبت به آن در پیش می‌گیرد.

این حالت خاص مزاجی باید لااقل در انسان، مستلزم کمالی دیگر باشد.<sup>۲۸</sup> از اینرو، اگر مزاج نباتی بتواند به مرتبه نفس انسانی نایل آید بطریق اولی مزاج انسان نیز خواهد توانست به نوعی کمال که مرتبه اکمل و اتم از لزوم تعلق داشتن به بدن جسمانی است، راه یابد، و همانطور که گفته شد، راه برای امکان تناسخ، بسته خواهد شد.

در ادامه این فصل شیخ اشراق به ذکر چند دلیل در اثبات تناسخ می‌پردازد که برخی از آنها را بیان می‌کنیم: می‌پذیریم که هر مزاج برتری، نفس برتری را می‌طلبد و لذا با گذار نفس انسانی از مراتب نباتی و حیوانی، دیگر امکان تعلق گرفتن آن به مراتب مادون، وجود ندارد. نیز می‌پذیریم که نفوس چون بالقوه هستند و به فعلیت کامل نرسیده‌اند نیاز به بدن دارند. اما سخن درباره نفوس انسانهای جاهل و شقی است که بعلت دارا بودن ملکات نامطلوب و رذیله از فطرت اولیه خود نیز تنزل کرده و وابستگی شدیدتری نسبت به نفس عادی به عالم مادی پیدا می‌کنند. بنابراین نادانی و شقاوت، مانع از تکامل نفس و خروج آن از عالم ماده پس از مرگ و رهایی از بدن اول می‌شود.<sup>۲۹</sup>

همچنین گرچه مشاهده می‌کنیم که افراد فاسق و جاهل نیز در هنگام خواب، با عوالم غیرمادی متصل شده از برخی امور غیبی باخبر می‌شوند، اما روشن است که این امر، تنها بعلت کاهش اشتغالات مادی نفوس آنان در هنگام خواب رخ می‌دهد. از اینرو، نمی‌توان با مرگ، جدایی افراد شقی را از قالب بدن و متصل شدن آنان با عوالم غیر مادی و برخورداری از لذایذ را با وجود شقاوت آنان پذیرفت. اگر گفته شود که پس از مرگ، وجود ملکات رذیله در آنان مانع از لذت بردن و باخبر شدن از امور غیبی می‌شود، پاسخ خواهیم داد که چرا هنگام خواب، این ملکات رذیله مانع اتصال و التذاذ آنان از عوالم غیر عادی نمی‌شود؟ لذا برای رهایی از شقاوت، راهی باقی نمی‌ماند

مرتبه خود راه یافته، نیازی به بدن جسمانی نداشته باشد. از اینرو، راه همچنان برای امکان تناسخ، بسته خواهد بود.<sup>۲۵</sup> وی در ادامه به این پاسخ خود اشکال می‌کند که ممکن است گفته شود تمسک به چنین اولویتهایی غیرقابل قبول است زیرا ما نسبت به بسیاری از امور ناآگاهیم. برای مثال ما علت جذب آهن توسط آهنربا را نمی‌دانیم و در نتیجه نمی‌توانیم بگوییم که چون مزاج انسان، کاملتر از مزاج آهنریاست، پس به طریق اولی باید بتواند آهن را جذب کند.<sup>۲۶</sup> سپس سهروردی با پذیرش عدم امکان شناخت همه اولویتهای اشکال مذکور را نمی‌پذیرد و می‌گوید که به هر حال این مقدار مسلم است که هر مزاجی کمال خاص خود را دارد؛ اما اگر مزاج دون مرتبه‌ای (مانند مزاج نباتی) مقتضی دریافت فیضی از جانب واهب باشد، بطریق اولی مزاج کاملتر (مانند مزاج انسان) شایسته دریافت چنین فیضی خواهد بود.<sup>۲۷</sup> و به فرض اگر نبات بسبب خصوصیت خاص در مزاجش (همچون آهنربا) شایسته دریافت فیض خاصی از جانب واهب فیوضات باشد و بسان آهنربا این حالت مزاجی، خاص خود او بوده و لذا امکان افاضه همان فیض به دیگران (از جمله انسان) وجود نداشته باشد، اما بهر حال

۲۶. همان، ص ۸۲

۲۸. همان، ص ۸۵ و ۸۶

۲۵. همان.

۲۷. همان، ص ۸۵

۲۹. همان، ص ۸۲



نظریه تناسخ و پاسخگویی به برخی ایرادات وارد شده از سوی تناسخیان در تلویحات، لمحات، مطارحات و دیگر

جز اینکه نفوس افراد شقی بحسب کیفیت اخلاق و ملکات و وابستگی‌شان به عالم مادی، تا مدتی به ابدان حیوانات منتقل شده، عذاب ببینند.<sup>۳۰</sup>

نیز مشاهده می‌کنیم که همواره اعضای حیوانات ولو بتدریج در حال نقصان و تحلیل رفتن است. از اینرو اگر به وجود امر ثابتی در آنها (مثل نفس منتقل شده انسانی در آن) قائل نباشیم باید بپذیریم که نفوس حیوانات، همواره تحلیل رفته و مثلاً از اسب بودن اسب کاسته می‌گردد.<sup>۳۱</sup>

شیخ اشراق در پاسخ به این دلیل می‌گوید که مشهور آنست که بعضی از اعضای حیوانات تا هنگام مرگشان ثابت باقی می‌ماند و کل اعضای آنان تحلیل نرفته، نقصان نمی‌پذیرد.<sup>۳۲</sup>

انجام کارهای عجیب از سوی حیوانات نیز نشانگر آنست که دارای نفوس غیر منطبعه و مجرد هستند. از اینرو عنایت الهی، مستلزم آن است که این نفوس غیر منطبعه، مهمل‌گذارده نشده به کمال خود که رسیدن به نفس انسانی است، دست یابند.<sup>۳۳</sup>

علاوه بر این تمام حکیمان و پیامبران گذشته و از جمله مسیح(ع) قائل به تناسخ بوده‌اند. آیات قرآن نیز بر تناسخ دلالت دارند که از جمله آنها آیات زیرند:<sup>۳۴</sup>

«كَلِمًا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا.»<sup>۳۵</sup> «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ.»<sup>۳۶</sup> «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحِهِ إِلَّا أَمِمْ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَلِي رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ.»<sup>۳۷</sup> «رَبَّنَا أَمْتَنَا اثْنَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ.»<sup>۳۸</sup> «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ.»<sup>۳۹</sup>

شیخ اشراق درباره دلیل مذکور تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کند که آیات فوق و کلمات انبیا دارای محملها و تفسیرهایی غیر از تناسخ است.<sup>۴۰</sup>

**دیدگاه متأخر سهروردی در باب تناسخ در کتاب حکمة الاشراق**

انکار تناسخ نزد سهروردی به طور عمده در کتاب حکمة الاشراق، کمرنگ می‌شود. سهروردی برغم انکار شدید

**\* برهان دیگری که سهروردی در آثار خود بر رد تناسخ ذکر و سپس آن را نقد می‌کند از این قرار است:**  
اگر نظریه تناسخ، صحیح باشد مستلزم آنست که تعداد بدنهای حیوانات موجود بنا بر تعداد نفوس جدا شده از بدنهای انسانی مساوی باشد. و چون تسالی باطل است، در نتیجه، مقدم نیز که فرض تسبوت تناسخ است، باطل خواهد شد.

آثاری که ذکر آن گذشت، در کتاب حکمة الاشراق ظاهراً رویکردی دیگر اتخاذ می‌کند و نشان می‌دهد که سر آن ندارد تا نظریه تناسخ را به کناری وانهد بلکه نگاهی متأملانه نسبت به آن در پیش می‌گیرد. در این بخش ابتدا به تبیین این رویکرد نوین شیخ اشراق نظری می‌افکنیم و در بخش بعدی این نوشتار به نتیجه‌گیری و بازبینی دیدگاه نهایی سهروردی در باب تناسخ خواهیم پرداخت.

سهروردی در کتاب حکمة الاشراق، ضمن اینکه ادله تناسخیان و ایرادات وارد بر دلایل مشائیان در مورد رد و ابطال تناسخ را ذکر می‌کند، هیچگونه اظهار نظری در دفاع از ادله مشائیان و رد تناسخ به عمل نمی‌آورد و خواننده در بدو امر به این نتیجه دست می‌یابد که وی قائل به صحت

۳۰. همان. ۳۱. همان.  
۳۲. همان، ص ۸۵. ۳۳. همان، ص ۸۳.  
۳۴. همان. ۳۵. ۵۹/۴.  
۳۶. ۵-۴/۹۵. ۳۷. ۳۸/۶.  
۳۸. ۱۱/۴۰. ۳۹. ۱۰۹/۲۳.  
۴۰. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۸۶.

این ادله نیست و معتقد به تناسخ شده است. گرچه برغم این گرایش بظاهر هوادارانه، هیچ عبارت صریحی دال بر پذیرش دیدگاه تناسخ از سوی وی مشاهده نمی‌شود. برای نمونه به برخی از عبارات وی اشاره می‌کنیم:

سهروردی مبنای اعتقاد به تناسخ را به نقل از بوذاسف اینگونه بیان می‌کند:

«نور مدبر (نفس ناطقه) بعد از مفارقت از صیصیه انسای بسبب رسوخ اخلاق رذیله و جهل مرکب، از ادراک عالم نور محض، محجوب مانده و ظللمانی می‌گردد. لذا شوق او از عالم نور محض به طور کلی قطع و تمام میل و گرایش او به ظلمات و جسمانیات منعطف می‌شود از اینرو، جذب ابدان حیوانات متناسب با اخلاق رذیله خود می‌گردد.»<sup>۴۱</sup>

دلیل دیگر تناسخیان را شیخ اشراق اینگونه بیان می‌کند:

از آنجایی که صیصیه (کالبد) انسان از صیصیه موجودات دیگر اشرف و برتر است - زیرا اولاً مزاج آن از بیشترین اعتدال برخوردار است و ثانیاً تناسب آن با عالم نور از دیگر صیصیاتی بیشتر می‌باشد - نور اسفهد از ناحیه

نور قاهر مستقیماً بر او اضافه می‌شود و اینطور نیست که نور اسفهد از صیصی حیوانات دیگر به صیصیه انسان منتقل شود زیرا لازم می‌آید در یک انسان دو انانیت و دو هویت درک شود که محال است. البته اینگونه هم نیست که چون صیصیه انسان، نور اسفهد را از نور قاهر دریافت می‌کند لذا باید صیصی حیوانات هم نور اسفهد را از نور قاهر دریافت کنند، زیرا صیصی حیوانات بعلت نداشتن اعتدال و عدم تناسب با عالم نور، استعداد دریافت نور اسفهد را از نور قاهر ندارند لذا صیصی حیوانات از نور اسفهدیه مفارق از ابدان انسانها استضاءه می‌کنند.<sup>۴۲</sup>

صاحب کتاب *انواریه* در توضیح این جملات از کلام شیخ اشراق می‌نویسد:

بر ارباب دانش مخفی نماند که این مقدمات، اقتاعی است نه یقینی زیرا که مزاج اشرف، مقتضی قبول نفس اشرف است نه فیض جدید. پس می‌تواند بود که نفس جمیع حیوانات از ارباب انواع، مقتضای استعداد بدن فائض می‌شده باشد ولیکن بدن اشرف را نفس اشرف و بدن (اخس) را نفس اخس<sup>۴۳</sup>.

در جمله دیگری شیخ اشراق ضمن بیان دلیلی از مشائیان در ابطال تناسخ به نقد آن پرداخته، آن وارد می‌کند. سهروردی دلیل مشائیان را چنین نقل می‌کند: اگر تناسخ حق باشد هنگام فساد بدن انسان باید با وقت ایجاد بدن حیوان، همزمان باشد و چون تالی این گزاره باطل است. بطلان مقدم آن نیز (که ثبوت تناسخ است) اثبات می‌شود.

بیان ملازمه مذکور اینگونه است که در صورت عدم وجود این همزمانی، نفس مفارق در فاصله بین فساد بدن اول و ایجاد بدن دوم باید معطل بماند؛ امری که بطلان آن حتی مورد تایید تناسخیان نیز هست و اگر در زمان محدود این تعطیلی را بپذیریم دلیلی بر عدم استمرار آن تا ابد وجود ندارد و این مستلزم بطلان تناسخ است.

#### \* به نظر می‌رسد سهروردی

در کتاب *حکمة الاشراق* پس از

نقل نظریات حکیمان مشرق

زمین، و همینطور بیان نظر

برخی از حکیمان اسلامی در

تأیید مسئله تناسخ با

استفاده از آیات قرآنی و

تأکید بر اینکه افلاطون و

حکیمان قبل از او نیز معترف

و معتقد به تناسخ بوده‌اند،

صراحتاً تردید خود را نسبت

به صحت یا عدم صحت

تناسخ ابراز می‌کند.

۴۱. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۴۲. همان، ص ۲۱۸.

۴۳. محمد شریف نظام‌الدین احمد بن هروری، *انواریه*، ص ۱۵۴-۱۵۵.

اما بطلان تالی نیز به دلیل آنست که هیچ دلیلی مبنی بر ایجاد بدن حیوانی، همزمان با فساد بدن انسان در دست نیست.

آنگاه شیخ اشراق در نقد و ابطال این دلیل می‌گوید: این اشکال بر نظریه تناسخ وارد نیست زیرا شاید هنگام فساد بدن انسان، بدن حیوانی ایجاد گردد بدلیلی که بر ما معلوم نیست زیرا تمام اوضاع و حوادث و موجودات عالم به اوضاع فلک بستگی داشته و در آن مضبوط است که البته ما از آنها اطلاع نداریم. ما تنها به آثار فلک پی می‌بریم نه اسرار آن. در نتیجه عدم علم ما دلیل عدم همزمانی مذکور بین فساد بدن انسانی و ایجاد بدن حیوانی نخواهد بود.<sup>۴۴</sup>

برهان دیگری که سهروردی در آثار خود بر رد تناسخ ذکر و سپس آن را نقد می‌کند از این قرار است:

اگر نظریه تناسخ، صحیح باشد مستلزم آنست که تعداد بدنهای حیوانات موجود با تعداد نفوس جدا شده از بدنهای انسانی مساوی باشد. و چون تالی باطل است، در نتیجه، مقدم نیز که فرض ثبوت تناسخ است، باطل خواهد شد.

بیان ملازمه اینگونه است که در صورت عدم تساوی، اگر تعداد نفوس بیشتر از تعداد بدن حیوانات باشد و در اینصورت، نفوس اضافی یا بدون بدن می‌مانند که لازمه آن، تعطیلی آنها بدون وجود مرجح است. یا به ابدان، تعلق پیدا می‌کنند که در اینصورت باید بعضی از ابدان، بیش از یک نفس داشته باشند که محال است. و اگر تعداد ابدان بیشتر از تعداد نفوس باشد، لازم می‌آید که یک نفس به بیش از یک بدن حیوانی تعلق پیدا کند که در اینصورت بایستی از لذت و الم حیوانهای دیگر هم متأثر شود. علاوه بر این که اگر نفوس اضافی، تنها به بعضی از ابدان تعلق پیدا کنند، مستلزم ترجیح بلامرجح است.

بیان بطلان تالی نیز این گونه است که تعداد ابدان موجود حیوانات با تعداد نفوس انسانی مفارق از ابدان، مساوی نیست زیرا تنها تعداد افراد یک نوع از انواع حیوانات که در یک روز پدید می‌آیند بیش از تعداد انسانهایی است که در سالهای متمادی می‌میرند.<sup>۴۵</sup>

شیخ اشراق در رد این دلیل اظهار می‌دارد که قبول نداریم که تعداد بدنهای پدید آمده حیوانات بیش از تعداد ابدان از بین رفته انسانها باشد زیرا لازم نیست که مثلاً به ازای تولد هر مورچه یک نفس حریص به آن منتقل شده باشد بلکه این امکان وجود دارد که پس از زمانهای زیاد، نفوس حریص به ابدان مورچه‌ها منتقل گردند.<sup>۴۶</sup>

### \* آنچه در رابطه با دیدگاه

سهروردی در باب حدوث نفس، حایز اهمیت است، اینست که قول به حدوث نفس با قول به تناسخ، سازگار نیست و براهین اثبات تناسخ، تنها هنگامی می‌تواند مطرح باشد که نفس ناطقه پیش از بدن و مستقل از آن، موجود باشد.

شیخ اشراق در ادامه پس از بیان دلائلی که برخی از مسلمانان قائل به تناسخ با استناد به آیات قرآنی، تناسخ را اثبات کرده‌اند، اظهار می‌دارد:

وصفی اکثر الحكماء إلى هذا الأ أن الجميع متفقون  
على خلاص الانوار الطاهرة إلى عالم النور دون  
النقل. و نحن نذكر بعد هذا ما يقتضيه ذوق حكمة  
الاشراق.<sup>۴۷</sup>

اکثر حکیمان به نظریه تناسخ تمایل پیدا کردند اما بر این قول نیز اتفاق دارند که نفوس پاک، بدون تناسخ به عالم نور منتقل می‌شوند.

سپس سهروردی وعده می‌دهد که نظریه اشراقی خود را در ادامه کتاب حکمة الاشراق بیان خواهد کرد. اما تنها

۴۴. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ص ۲۲۰.

۴۵. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، حکمة الاشراق، ص ۲۱۹.

۴۶. همان، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج، التلویحات، ص ۸۳.

۴۷. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، حکمة الاشراق، ص ۲۲۲.

جایی که بعد از این جملات در این کتاب درباره تناسخ سخن به میان می‌آورد در فصل سوم از مقاله پنجم است که آن را به احوال نفوس انسانی بعد از مفارقت از بدن اختصاص داده است. در این فصل، سهروردی دیدگاه خود درباره تناسخ را صراحتاً بیان نمی‌کند و خواننده را در ابهام می‌گذارد که بهر حال وی معتقد به تناسخ می‌باشد یا نه. کلام وی چنین است:

واما اصحاب الشقاوة - الذين كانوا «حول جهنم جثياً»، «واصبحوا فی ديارهم جاثمين» - سواء كان النقل حقاً او باطلاً، فانَّ الحجج علی طرفی النقیض فیہ ضعیفة، اذا تخلصوا عن الصیاصی البرزخیه یكون لها ظلال من الصور المعلقة علی حسب اخلاقتها.<sup>۴۸</sup>

آنچه در این جمله، اهمیت دارد اینست که سهروردی هم ادله طرفداران و هم ادله مخالفان تناسخ را ضعیف مخدوش می‌داند. به نظر می‌رسد سهروردی در کتاب حکمة الاشراق پس از نقل نظریات حکیمان مشرق زمین، و همینطور بیان نظر برخی از حکیمان اسلامی در تأیید مسئله تناسخ با استفاده از آیات قرآنی و تأکید بر اینکه افلاطون و حکیمان قبل از او نیز معترف و معتقد به تناسخ بوده‌اند، صراحتاً تردید خود را نسبت به صحت یا عدم صحت تناسخ ابراز می‌کند. البته آنچه بدان تصریح دارد اینست که نفوس متوسطان در علم و عمل بعد از مرگ به عالم «مثل معلقه» منتقل می‌شود و نفوس اشقیاء نیز به عالم مثل منتقل شده و به شکل جنیان و شیاطین در می‌آیند. یعنی در واقع نوعی تناسخ صعودی را صراحتاً می‌پذیرد.

داوری درباره اینکه دیدگاه نهایی سهروردی به کدامیک از تناسخ یا بطلان آن میل کرده است، نیازمند فحص بیشتری است. در بخش بعدی به جمع‌بندی عبارت سهروردی در باب تناسخ و دیدگاههای مطرح شده از سوی شارحان وی خواهیم پرداخت.

دیدگاه نهایی سهروردی در باب نظریه تناسخ  
عدم تصریح سهروردی در کتاب حکمة الاشراق در تأیید یا رد

نظریه تناسخ، شارحان و مفسران حکمت اشراقی را با نظرات و تحلیلهای متفاوت و متباینی مواجه ساخته است. برخی به تناسخی بودن شیخ اشراق حکم داده، برخی دیگر وی را منکر نظریه تناسخ دانسته، عده‌ایی دیگر موضع سهروردی را در این باره، مبهم و ناشفاف دانسته و معتقدند که دچار تردید بوده است و بالاخره برخی بر آنند که او در حکمة الاشراق تنها در صدد توضیح مسئله تناسخ بوده است. اینک برای کشف منظر شیخ اشراق، نگاهی کوتاه به برخی از اظهارنظرها نسبت به موضع وی در باب تناسخ و نیز به برخی از مباحث مطرح شده در کتاب حکمة الاشراق که در داوری نسبت به دیدگاه سهروردی در این کتاب، مؤثر است خواهیم داشت:

شهرزوری از مهمترین شارحان حکمة الاشراق از جمله کسانی است که بر قائل بودن سهروردی به نظریه تناسخ و همدلی وی با تناسخیان تأکید ورزیده است. وی در شرح خود بر حکمة الاشراق چنین می‌نویسد:

والشیخ قرر فی الكتاب واختار من مذاهب التناسخ مذهب من یقول بجواز التناسخ من البدن الانسانی الی ابدان الحیوانات العاجز انتقال بعضها الی بعض دون النبات والمعادن.<sup>۴۹</sup>

در این دیدگاه، شهرزوری تصریح می‌کند که شیخ اشراق پس از ذکر نظریه‌های گوناگون در باب تناسخ، قول به امکان انتقال نفس انسانی به بدن حیوانی را می‌پذیرد، اما به روشنی پیداست که شهرزوری برای عدم تصریح سهروردی به صحت نظریه تناسخ، اهمیت چندانی قائل نشده است. نکته قابل توجه در مورد شهرزوری اینست که وی ظاهراً از جمله معتقدان به تناسخ است و گرچه در شرح حکمة الاشراق بر این نکته تصریح نمی‌کند اما در کتاب دیگر خود به نام الشجرة الالهیة بر این اعتقاد خود تصریح می‌کند.<sup>۵۰</sup> کلام وی در شرح حکمة الاشراق چنین است:

وقد مال کل حکیم فاضل متأله الی هذا الرأی (ای

۴۸. همان، ص ۲۳۰.

۴۹. شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، ص ۵۲۰.

۵۰. رک: شهرزوری، الشجرة الالهیة، ص ۴۰۱-۴۲۰. (بقل از: ساینه اشمیکه، نظریه تناسخ نفس از نظر سهروردی و پیروانش، مجموعه مقالات همایش ملاصدرا، ج ۳، ص ۴۲۵).

التناسخ) من فارس وبابل واليونان والهند فيقولون  
 بل ان النفوس الكاملة تستجود بعد المنفارقة البدنية  
 بالكلية... فالسعداء غير الكاملين لا يتخلصون  
 بالكلية بل تستقل علاقاتهم الى الاجرام الفلكية  
 والاشقياء الى الاجساد الحيوانية.<sup>۵۱</sup>  
 البته نظری و سید این باقر شهرزوری درباره اینکه قول به  
 تناسخ موود اتفاق کُل حکیمان بوده است در اتساع این  
 قول به شیخ اشراق و فهم لو از کلمات شهرزوری در  
 حکمة الاشراق بی‌تأثیر نموده است. در این باره  
 قطب الدین شیرازی، دیگر شارح مهم حکمة الاشراق،  
 برداشتی متفاوت از شهرزوری از عبارات حکمة الاشراق  
 دارد کلام وی در این رابطه چنین است: «... انما  
 ذهب المصنف على ما يشعر به ظاهر تقريره، وان  
 لم يعتقد صحته، كما يتبين - الى ان - علاقة نفوس  
 المتوسطين من السعداء تنتقل الى الاجرام الفلكية  
 والاشقياء الى الاجساد الحيوانية منتقلة من بعض  
 الحيوانات التي بعض ذواتها النيات والنباتية»<sup>۵۲</sup>  
 در این جمله قطب الدین شیرازی تصریح می‌کند که  
 شهرزوری برغم ظاهر کلامش اعتقادی به صحت نظریه  
 تناسخ نداشته است و در مورد «... انما ذهب المصنف...»  
 نیز گفته‌اند که برخی دیگر از شارحان حکمة الاشراق بر  
 قطب الدین شیرازی نسبت به برداشتی از کلمات  
 شهرزوری، خزه گرفته‌اند. از جمله صاحب کتاب انواریه در  
 این رابطه می‌نویسند: «... انما ذهب المصنف...»  
 آنچه شارح (قطب الدین شیرازی) بیان کرده است،  
 تقریر مذهب افلاطون و قدمایست نه مذهب مصنف؛ زیرا  
 که مصنف مذهب خود را در فصل علی‌جله بیان کرده  
 است.<sup>۵۳</sup>

سهروردی مبنی بر آنکه قول بتناسخ و اعتقاد به انتقال  
 نفوس ناقصان به بدن حیوانات از معتقدات اشراقیان  
 است، در باره سهروردی بر آنست که وی به هیچیک از  
 تناسخ یا رد آن یقین ندارد کلام وی چنین است:  
 «... نورد اشراقیان مذهب مشائخ صحیح نیست زیرا که  
 مزاج صیاصی حیوانات دیگر غیر از انسان،  
 امکان استعداد قبول نور انوار قاهره ندارد، چنانکه سابقاً  
 مذکور شده است. و چون اثبات و نفي تناسخ نزد  
 مصنف، متقین نیست چنانچه بعد از این صریح  
 خواهد گشت و بنا بر آن، گفته است که  
 واجب الصحة نیست»<sup>۵۴</sup>  
 مساز دید انواریه، سهروردی در این عبارت تنها ضرورت  
 صحت قول منکران تناسخ را نفي کرده است و نظریه  
 تناسخ را نفياً و اثباتاً در بوت امکان گذاشته است.  
 فیلیوف نیز در توضیح خود بر حکمة الاشراق می‌گوید:  
 «... آنچه از ظاهر عبارات شهرزوری در اینجا برمی‌آید  
 اینست که وی در مورد بطلان تناسخ تردید داشته و به  
 طور قطع و یقین با این مسئله برخورد نکرده است»<sup>۵۶</sup>  
 دکتر محمد علی اسوریان، از استادان فلسفه  
 دانشگاه‌های اسکندریه و بیروت نیز با صاحب انواریه  
 همگام است. وی در کتاب مبانی فلسفه اشراق از دیدگاه  
 سهروردی، بر آنست که سهروردی در باب تناسخ نظرگاهی  
 نه‌ای اتخاذ کرده است. اجمالی از گزارش اسوریان از سیر  
 دیدگاه شیخ اشراق درباره تناسخ چنین است: «...  
 سهروردی پس از بیان اقوال در باب تناسخ معتقد  
 است که همه این اقوال در ضرورت رهایی نفوس طاهر از  
 ۵۱ شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، ص ۲۴۰.  
 ۵۲ قطب الدین شیرازی، شرح حکمة الاشراق، ص ۲۵۸.  
 ۵۳ محمد شریف نظام الدین احمد بن هروی، انواریه، ص ۱۵۶.  
 ۵۴ صاحب انواریه این توضیح را در شرح ابن عبارت سهروردی  
 آورده است: «... عند هؤلاء (تناسخین) ما يقال ان كل مزاج يستحق  
 من النور القاهر نوراً منصرفاً، فكلام غير واجب الصحة، إذ لا يلزم في  
 غير الصبغة الانسانية»  
 ۵۵ محمد شریف نظام الدین احمد بن هروی، انواریه، ص ۱۶۰.  
 ۵۶ صدر المتألهین شیرازی، تعلیقات بر حکمة الاشراق، (بنتل از  
 ابراهیمی دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه  
 سهروردی، ص ۲۵۴)

ظلمتهای بدن، اتفاق نظر دارند، وی ضمن تأکید بر این نکته که نور مجرد، بدلیل اینکه وجودش مستند به ضرورت موجدش است و لذا با فناى بدن فنا نمى پذیرد، در بیان چگونگی تطهیر نفس و درجه و مرتبه آن و مقدار پاک شدنش چنین اظهار می دارد که نفس یا در حکمت عملی و نظری، کامل است یا در هر دو متوسط است یا فقط در عملی کامل و یا برعکس، و یا در هر دو ناقص است. نفوس قسم اول در سعادت کاملند و اما اقسام دوم و سوم و چهارم در سعادت متوسطند و قسم آخر از اصحاب شقاوتند. کاملان پس از مرگ، مستقیماً به عالم انوار مجرده می رسند، اما متوسطان در مرتبه کمال به عالم مثل معلقه ارتقاء می یابند. مثل معلقه هم بر دو قسم ظلمانی و مستنیر هستند؛ مثل ظلمانی از آن اشقیاست؛ و مستنیر، ویژه سعیدان است و بنا بر صحت تناسخ، نفوس کسانی که عذاب و نسخ ابدان بر آنها محقق شده در مثل معلقه باقی می مانند.

بنابراین مشاهده می کنیم که سهروردی سر آن ندارد که تناسخ را به یک سو نهد با اینکه در کتب دیگرش از قبیل تلویحات و مطارحات به تناسخ سخت می تازد و آن را باطل می داند، اما در *هیاكل النور* به دیدگاهی متوسط می رسد و به قبول تناسخ نزدیکتر می شود در این کتاب، تمایل او به تسلیم در برابر دیدگاه تعذیب اشقیاء، احساس می کنیم که یک تفسیر از آن را نظریه تناسخ می تواند عهده دار باشد. این ممکن است تمهیدی برای طرح مسئله تناسخ در *حکمة الاشراق* باشد، برای همانجا که می گوید: خواه تناسخ حق باشد یا باطل، زیرا دلایل دو طرف ضعیف است. معنای این تعبیر، آنست که وی موضعی متحیرانه دارد و نمی داند چه رأیی را بپذیرد.

بنظر ابوریان دو عامل در اتخاذ چنین دیدگاهی از سوی سهروردی مؤثر بوده است: یکی عقلی و دیگری نقلی. عامل عقلی، ضرورت یافتن راهی برای تطهیر نفوس شقی است که در ظلمات فرو رفته اند و باید به سطحی در خور نفس متأثر از بدن (نباتات و حیوانات) تنزل یافته و بتدریج ارتقاء یابند و راه سعیدان را در پیش گیرند. اما انگیزه نقلی سهروردی آنست که تحت تأثیر

میراث هلنیسم و یونانی مآبی است که آن هم از فلسفه شرق، متأثر است و متضمن فلسفه فارسیان، یونانیان، بابلیان و مصریان باستان است. زیرا اینان همگی تناسخ را بعنوان راه تطهیر نفوس ظلمانی پذیرفته بودند.<sup>۵۷</sup>

پس از بیان دیدگاههای برخی از شارحان حکمت اشراقی اینک به کتاب *حکمة الاشراق* و دیگر تألیفات سهروردی باز می گردیم تا بلکه با استفاده از برخی عبارات های آن بتوانیم تصویر روشنتری از دیدگاه وی در باب تناسخ ارائه دهیم. یکی از مباحث مهم در دیدگاههای شیخ اشراق که در موارد متعددی از تألیفات وی مشاهده می شود بحث حدوث نفس است. سهروردی تقریباً در اکثر آثار فارسی و عربی خود از این اندیشه حمایت نموده با براهین متعددی آن را تثبیت کرده است.<sup>۵۸</sup>

آنچه در رابطه با دیدگاه سهروردی در باب حدوث نفس، حایز اهمیت است، اینست که قول به حدوث نفس با قول به تناسخ، سازگار نیست و براهین اثبات تناسخ، تنها هنگامی می تواند مطرح باشد که نفس ناطقه پیش از بدن و مستقل از آن، موجود باشد. از اینرو اگر کسی قائل بحدوث نفس هم هنگام با حدوث بدن باشد، براهین اثبات تناسخ از دیدگاه وی مخدوش خواهد بود. از قضا سهروردی در همین کتاب *حکمة الاشراق* در بیان رد نظریه افلاطون مبنی بر قدیم بودن نفس ناطقه و وجود آن قبل از ابدان، محال بودن تناسخ را بعنوان دلیل ذکر می کند. وی در کتاب *حکمة الاشراق* در مقاله چهارم از بخش دوم، چهار دلیل در اثبات حدوث نفس ذکر می کند که دلیل چهارم آن به صراحت با استفاده از استحاله تناسخ و پایان ناپذیری حوادث عالم، قدیم بودن نفوس را مستلزم قول بوجود جهات غیر متناهی در مفارقات دانسته است:

طریق آخر: وإذا علمت لا نهاية للحوادث واستحالة النقل الى الناسوت، فلو كانت النفوس غير حادثة، لكانت غير متناهية: فاستدعت جهات غير متناهية

۵۷. ابوریان، محمدعلی، مبانی فلسفه اشراق از دیدگاه سهروردی، محمد علی شیخ، ص ۳۳۴-۳۳۶.

۵۸. برای نمونه رک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، الواح عمادی، ص ۱۳۳، و نیز همان، پرتونامه، ص ۲۵، و نیز مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، *حکمة الاشراق*، ص ۲۰۱-۲۰۳.

و صاحب هذه الأسطر كان شديد الذب عن طريقه  
المشائين في انكار هذه الأشياء، عظيم الميل إليها؛ و  
كان مصراً على ذلك، لو لا ان رأى برهان ربه. ۶۵

این عبارت به خوبی نشان می دهد که دیدگاه ابتدایی  
سهروردی در باب تناسخ را که از آن به «دیدگاه سهروردی  
متقدم» یاد کردیم، باید متعلق به مرحله مشایی اندیشی  
سیر تفکرات سهروردی به حساب آوریم. همانگونه که  
مشاهده شد، وی در این ایام، نظریه تناسخ را حشو مطلق  
دانسته، به لحاظ براهین عقلی آن را محال و ممتنع  
می دانست. بنابراین سهروردی در این دست از عباراتش نه  
صرفاً در صدد گزارش دیدگاه مشائیان در باب تناسخ، که  
واقعاً در مقام بیان دیدگاه خود بوده است و در این ایام  
چنین دیدگاهی درباره تناسخ داشته است.

ورود سهروردی به وادی عرفان و آشنا شدن وی با  
علم اشراقی و حکمت ذوقی و پایبندی وی بر شهود و  
اشراقات قلبی از یکسو و نیز گرایشش به حکمت اشراقی  
یونانی و خسروانی از سوی دیگر، موجب برخی اختلاف  
آراء و شاید تبدیل آراء در اندیشه های او می گردد. توجه به  
این نکته در تحلیل رویکرد جدید سهروردی نسبت به  
مسئله تناسخ، حائز اهمیت است، ضمن اینکه از  
خصوصیات نگارشهای این دوران سهروردی اینست که  
در بعضی از موارد زبان اشراقی وی رنگ رمزگونی به  
خود می گیرد.

در رابطه با «دیدگاه سهروردی متأخر» ذکر این نکته  
ضروری است که در منظر عرفانی و اشراقی، وجود عوالم  
قبل و بعد از عالم طبیعت و ماده و نیز حضور و تجلی هر  
یک از پدیده های موجود در عالم ماده، قبل و بعد از  
حضور در عالم طبیعت و ماده در یک سیر نزولی و  
صعودی، امری مسلم و جاافتاده است. این امر درباره نفس

در این بیان، سهروردی به صراحت بین قول  
بحدوث نفس و نفی تناسخ پل زده است. قطب  
الدین شیرازی در شرح این دلیل چنین می نویسد.

والفرض: أنك اذا علمت ان لا آخر للحوادث،  
علمت ان لا آخر لتعلقات النفوس بالابدان. واذا  
علمت استحاله التناسخ، علمت أنه في كل تعلق  
يكون نفس جديدة لا مستنسخة، ويلزم منهما ان  
يكون النفوس غير متناهية، سواء كانت حادثة او غير  
حادثه يلزم قدماً غير متناهية في المفارقات  
ومستدعية لجهات كذلك فيها. ۶۰

همچنین وی در ادامه شرح این چهار دلیل، تأکید  
می کند که نه تنها دلیل مذکور که تمامی سه دلیل دیگر نیز  
مبتنی بر ابطال تناسخ است. ۶۱ ابوالبرکات بغدادی هم در  
کتاب المعبر به این استدلال اشاره و تصریح می کند که:  
و القائل بالتناسخ لا يقول بحدوث النفس. ۶۲

وی در ادامه، اشکالی را به این نحو استدلال وارد  
می داند مبنی بر اینکه ادله حدوث نفس، منوط به باطل  
بودن تناسخ است و این در حالی است که ابطال تناسخ هم  
منوط به حدوث نفس دانسته شده است، و این یک دور  
باطل است. ۶۳ البته ملاصدرا در اسفار دلیلی اقامه کرده  
است که به طور مستقل هم حدوث نفس را اثبات می کند  
و هم ابطال تناسخ را. ۶۴ اما چون موضوع بحث ما مسئله  
حدوث یا قدم نفس نیست از اینرو از بیان تفصیلی براهین  
اقامه شده توسط سهروردی و نیز ملاصدرا در این مورد  
صرف نظر می کنیم.

### نتیجه گیری

آنچه در مقام داوری نسبت به مجموع عبارات شیخ اشراق  
در باب تناسخ باید مد نظر قرار داد، تحول و انقلاب  
درونی است که برای وی در اواخر ایام نگارش کتابهایی  
نظیر تلویحات و مطارحات و برخی از آثار فارسی نظیر الواح  
عمادیه و پرتونامه رخ داده است. سهروردی تا قبل از این  
دوران بسیار معتقد و پایبند به مبانی مشاء بوده است. وی  
در این زمینه در کتاب حکمة الاشراق چنین می گوید:

۵۹. مجموعه مصنفات شیخ الاشراق، ج ۲، حکمة الاشراق، ص ۲۰۳.

۶۰. قطب الدین شیرازی، شرح حکمة الاشراق، ص ۴۲۷.

۶۱. همان، ص ۴۲۸.

۶۲. ابوالبرکات بغدادی، المعبر، ج ۲، ص ۳۷۶.

۶۳. همان.

۶۴. رک: صدر المتألهین شیرازی، الأمصار الأربعة، ج ۱، ص ۳۳۹.

۶۵. مجموعه مصنفات شیخ الاشراق، ج ۲، حکمة الاشراق، ص ۱۵۶.

ناظره انسانی هم جاری و ساری است. یعنی هر نفسی جلوه‌ای در عقل اول و جلوه‌ای در نفس کلی و جلوه‌ای در عالم مثال و بالاخره جلوه‌ای هم در عالم عنصری و مادی دارد. به دیگر سخن، نفس بحسب قوس نزول، صورتهای مختلفی پیدا می‌کند، اما این صورتهای مختلفه در نهایت عنصری حقیقت نفس به حساب نمی‌آیند. از دیگر سو قوس صعود هم نفس می‌تواند چندین صورت صعودی از قبیل صورت برزخی داشته باشد. مثلاً ممکن است نفسی پس از ترک عالم ماده دارای صورت برزخی بشان خوگ گردد. اما این بمعنای آن نیست که نفس وارد بدن عنصری خوگ شده باشد، بلکه بمعنای آنست که ملکات اکتسابی او در ذات طبیعت، در عالم برزخ به صورت خوگ ظهور و بروز یافته است و این همان سخن فیضی در شرح فصوص الحکم است که در ابتدای این نوشتار نقل شد متنبی بر اینکه روح در قوس نزول از صقع ربوبی تا عالم طبیعت بحسب مواظبی که از آنها عبور می‌کند صورتهای کثیری می‌یابد و در قوس صعود نیز بر حسب ملکات ربوختی که در ازای اعمالش در جان او ریشه دوانیده است صور برزخی و بهشی و جهشی متناسب را پیدا می‌کند و مراد عرفا از تناسخ همین مطلب است و نباید آن را به ابدان عنصری تعبیر کرد چرا که عوالم، منحصر در عالم ماده نیست. ۶۶-

لذا مشاهده می‌کنیم که ملاحظه تراغم اینکه از طرفداران سرسخت حدوث جسمانی نفس است، امتنا بهیچوجه کیسوت و وجود پیشینی آن را قبل از تولد، انکار نکرده و این مسئله را از مباحث عامض و دشوار فلسفه دانسته است. این در واقع تفاوتی است که بین حشر و تناسخ وجود دارد و گاهی در مباحث مربوط به تناسخ، از آن غفلت می‌شود.

توجه به امر فوق‌الذکر از یک سو و میراث رسیده از سوی حکمای یونان و ایران باستان از سوی دیگر تأمل سه‌روردی را نسبت به مسئله تناسخ برمی‌انگیزد. در حکمة الاشراف نشان می‌دهد که سر آن ندارد این نظریه را به کناری و انهد. اما نکته درخور توجه اینست که برغم اذعان به حدوث نفس و بهره‌گیری از بطلان تناسخ در اثبات آن (به قول صدرالمتهلین) هنوز درباره بطلان تناسخ

تردید داشته و به طور قطع و یقین با این مسئله برخورد نکرده است.

به دیگر سخن، سه‌روردی علی‌القاعده طبق حکمتی خود در نهایت می‌بایست متکون تناسخ را رد کرده باشد. اما عبارات نهایی وی در این باب گنگ و بی‌فصل الخطاب و دیدگاه نهایی وی محسوس می‌شود حکمایت لوفردیندوی در این باب دارد. شاید عدم تمایزگذاری بین مسئله حشر و تناسخ در کلمات اهل شهود و همی‌طور شهودات خودشان و همی‌طور رازلود بودن کلام حکمتیان یونان و ایران باستان در تردید سه‌روردی بی‌تأثیر نبوده باشد.

از اینرو، نمی‌توان نظریه برزخی از صاحب‌منظران متأخر را پذیرفت که سه‌روردی بر بطلان تناسخ تأکید دارد. زیرا این کلام سه‌روردی که «سواء كان النفل حقاً أو باطلاً، فإن الحجج علی طرفی النقیض فیہ ضعیفة» تصریح دارد بر این که هنوز در باب بطلان تناسخ به نتیجه نرسیده است. همی‌طور به هیچ عنوان نمی‌توان هنگام به‌امثال شهوروری، اعتقاد داشتن سه‌روردی به تناسخ را پذیرفت.

\*\*\*

۶۶. فیضی، داوود، شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۲۷۲.

۶۷. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سه‌روردی، ص ۵۲۳.